

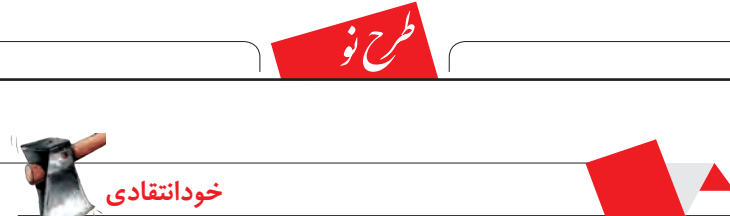
امروز با مولانا

هر چه بر تو آید از ظلمات و غم / هر که بی باکی کند در راه دوست / زغن مردان شد و نامرداوست / آن یابی کی و گستاخیت هم

یک خبر | یک نگاه

ارتباطات انسانی و حل یک بحران!

در خبرها آمده که «سدهای تهران فقط ۴۰ روز دیگر آب دارد». «مهر» به نقل از یک عضو شورای شهر تهران بر این موضوع تأکید کرده است که وجود بی‌آبی در بحران آب تهران، بی‌اثر است. این عضو شورای شهر پایتخت، سوء مدیریت را باعث بحران آب در تهران ذکر کرده است. محسن پیرهادی گفت: مطابق گزارش‌های جدید و منتشر شده شرکت آبفای تهران، ذخیره آبی سدهای لار و لتیان به مهرماه نیز نمی‌رسد و به عبارت ساده‌تر، باید بیسان کرد که تهرانی‌ها تنها تا ۴۰ روز دیگر می‌توانند از آخرین ذخایر آب این سدها برای مصارف خود استفاده کنند.



خودانتقادی

اخلاقی داریم که به تنهایی می انجامد

علی میر میرانی، روزنامه‌نگار، طنز پرداز و بر نامه‌ساز تلویزیونی است. او سال‌ها با نام «ابراهیم رها» در روزنامه‌هایی چون بهار، اعتماد و روزگار، ستون طنز داشت و به همین دلیل برخی از مخاطبان با کارهای او آشنا هستند. «رها» چندی است کار طنز در روزنامه‌ها را (احتمالاً به صورت موقت) رها کرده و به تازگی سه کتاب از او منتشر شده است. خودانتقادی در این شماره مطالبی است که او درباره خودش گفته است.



طنز پرداز و مجری تلویزیون علی میر میرانی

«ابراهیم رها»، چندی است کار طنز انجام نمی‌دهد به همین دلیل نقد از او را به زمان دیگری موکول می‌کنم و در این مجال، پنبه «علی میر میرانی» را بزیم. اولین نکته در باره علی میر میرانی این است که اصولاً آدم از خود شاکلی ای هستم و بزرگترین ایرادی که دارم، بداخلاقی من است. بداخلاقی چه در زمینه کاری و چه در امور اجتماعی! این از خصوصیات اخلاقی من است که البته اینطور نیست که بگویم پشیمانم و به‌طور اساسی، اهل پشیمانی نیستم. سال‌ها در حوزه مطبوعات بودم و در رسانه‌های مکتوب مختلفی سردبیری کرده‌ام و تا ۲۳ سال پیش که در روزنامه‌ها کار می‌کردم، نزدیک ۲۳ دهه در این زمینه سابقه دارم.



وقایع اتفاقیه

غریبه‌هایی که آشنا شدند!

رضا نامجو | خبر نگار



توقف قطارهای مترو در فاصله بین دو ایستگاه برای مسافران تبدیل به امری نسبتاً عادی شده است. اما آنچه می‌خواهم در این چند سطر به آن اشاره کنم با تجربه‌های قبلی‌ام متفاوت است. اگر سابقه مسافرت درون شهری در مترو تهران را داشته باشید می‌دانید که سوار شدن در بعضی ایستگاه‌ها کار نسبتاً سختی است.

برخی از مسافران مترو برای سوار شدن عجله دارند و حتی اجازه پیاده شدن به سایرین را هم نمی‌دهند. طرح جمع‌آوری دستفروشان مترو که از ماه‌ها قبل کلید خورد هم به جای نرسیدن تا مسافران خسته مترو نگاه و بی‌گانه صدای دستفروشان که کالای نه چندان مرغوبشان را تبلیغ می‌کنند بشنوند.

موردی که به آنها اشاره کردم به انضمام آنچه مجال برای طرح نیست دست به دست می‌دهند تا مسافران فضای چندان دوستانه‌ای را در این مسافرت درون شهری تجربه نکنند. بارها پیش آمده شاهد دعواهایی در محیط مترو باشم که علت خیلی از آنها بی‌حوصلگی، خستگی، فضای کم و سرو صدای زیاد دستفروشان است.

پسرک جوانی که تا چند دقیقه پیش با هندزفری مشغول موزیک گوش دادن بود و نگاه بی تفاوتش حکایت از غریبگی محیط و البته مشغله ذهنیش داشت، موسیقی را قطع کرده بود و با پیرو مرد عصبانه دست مشغول صحبت شده بود. در خلال صحبت‌هایی که بین مردم رد و بدل می‌شد صحبت به ساحتی هوایی اخیر هم کشیده شد. جوانی که کنار من نشسته بود به بلغ دستش‌اش گفت: «حالا بعد از ساحتی هوایی نوبت ساحتی زمینی‌ها احتمالاً قطار راه نمی‌رفته و مهمت‌جلمی مونیم. هممون می‌میریم.» فارغ از نتیجه‌گیری که صحبت‌های جوان داشت شاهد این ماجرا بودم که بر لب بیشتر مسافران یکدند نقش بسته بود. همه‌های منظم! در مترو راه افتاده بود که تا پیش از این شاهدش نبودم. یکی از مسافران به وسیله دکمه‌ای که او در واگن ما وجود داشت سعی کرد با راننده صحبت کند. اول جوانی نگرفت. در ادامه دوباره تلاش کرد و اینبار راننده جواب داد.

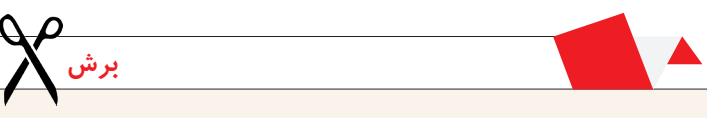
مسافر گفت: «هوا گرم شده. اگه امکانش هست روز روشن کنین.» لحن محترمانه‌اش باعث شد راننده خیلی زود در خواستش را عجابت کند. باز هم صحبت‌ها ادامه پیدا کرد. تا آن‌جا که بعد از ۱۶ دقیقه قطار شروع به حرکت کرد. این بار اما حرکت مترو به سمت ایستگاه قبلی بود. همین‌طور که به ایستگاه نواب نزدیک می‌شدیم به یاد جمله یکی از جامه‌شناسان افتادم که در گفت‌وگویی که با او داشتم گفت: «در، خواست یا وضع مشترک یک گروه باعث همدلی، صمیمیت و همراهی آنها با هم می‌شود.»

آن روز همه ما مسافران مترو امام خمینی - صادقیه به واسطه موقعیت مشابهی که در آن قرار داشتیم صمیمی و همدل شده بودیم.

از آن شبی که باد درخت چندین ساله را شکانده بود و راه ته کوچه را بند آورده بود، کسی دلش نمی‌آمد کاری کند. از مدت‌ها قبل درخت حالش خوب نبود و آقای صفری می‌دانست درخت منتظر اتفاق نمی‌ماند و همین روزها می‌افتد. اما چه کاری بود که انجام ندهد بود؟

با بچه‌های کوچکی که مدام توی پارک می‌کردند توی شاخه‌های درخت و با پا به تنه‌اش می‌کوبیدند، دعوا می‌کرد و خط و نشان می‌کشید که با پدر و مادرها و معلم‌هایشان در میان می‌گذارد. بچه‌ها دیگر به حرف‌هایش اهمیت نمی‌دادند و یک وقتی از پشت پرده می‌دید که دارند مسخره‌اش می‌کنند. با پسرهای اول کوچکی که می‌آمدند ته کوچه، دور از چشم پدر و مادرهایشان توی پستوی خانه‌ی گلی خانوم، سیگار می‌کشیدند هم هر چه با زبان خوش و ناخوش حرف زده بود که خاکستر سیگار را توی باغچه نریزند و با سیگار را با تنه‌ی درخت خاموش نکنند، فایده نکرده بود. حتی با همسایه کناری که یکبار با چاقو یادگاری نوشته بود روی تنه درخت قهر کرده بود.

خانم صفری تک صندلی اتاق نشیمن را آورده بود توی اتاق خواب علی، پسر بزرگشان که حالا رفته بود سراغ سرنوشتش، تا



برش

می شه با مهر بونی اونورام کرد...

مارک تواین | خاطرات آدم و حوا



دوشنبه تو دنیا چیزی رو نمی‌شناسم که بهش علاقه‌مند نباشم. مثلاً جویونسا، که من نسبت بهشون بی تفاوتم اما اون لبنیاتی بزیم و از من خواست تو دوشین اون هیولا بهش کمک کنم. اما من این کارو نکردم چون خیلی خطرناک بود. نه نزدونی داشتیم که ازش بالا بریم، نه اصلاً جنسیتش به جاش محفوظه. وقتی اون برنوتوساوس (نوعی دایناسور غول پیکر) طرف خونه‌مون اومد، حوا بهش به چشم یکی از مایحتاج خونه نگاه می‌کرد و من به چشم به مصیبت بزگا این خودش مثال خوبیه واسه عدم تفاهمی که تو نگاه ما به دنیا وجود داره. حوا می‌خواست اونو اهلی کنه و من می‌خواستیم از خونه دورش کنیم. حوا اعتقاد داشت می‌شه با مهر بونی اونورام کرد و ازش به حیوون اهلی ساخت. من می‌گفتم یه نظر بفرمایید حوا! ۲۶ متر طول مناسب تو خونه نگه داشتن نیست، حتی اگه هیچ قصد بدی نداشته باشه و نخواد ضرری برسونه، ممکنه روخونه بشینه و لهش کنه! چون هر کسی می‌تونه

خبرها آمده که «سدهای تهران فقط ۴۰ روز دیگر آب دارد». «مهر» به نقل از یک عضو شورای شهر تهران بر این موضوع تأکید کرده است که وجود بی‌آبی در بحران آب تهران، بی‌اثر است. این عضو شورای شهر پایتخت، سوء مدیریت را باعث بحران آب در تهران ذکر کرده است. محسن پیرهادی گفت: مطابق گزارش‌های جدید و منتشر شده شرکت آبفای تهران، ذخیره آبی سدهای لار و لتیان به مهرماه نیز نمی‌رسد و به عبارت ساده‌تر، باید بیسان کرد که تهرانی‌ها تنها تا ۴۰ روز دیگر می‌توانند از آخرین ذخایر آب این سدها برای مصارف خود استفاده کنند.



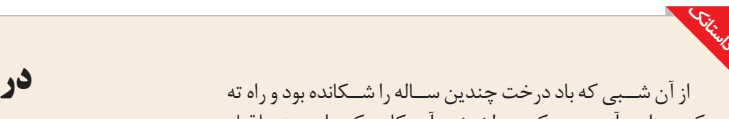
امروز به چی فکر می کنی

به کودکان بیمار فکر می کنیم...



سحر زکریا بازیگر

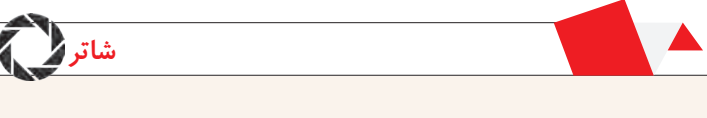
چیزهایی که انسان به آنها فکر می‌کند و مسائلی که ذهن افراد را به خود مشغول می‌دارد، چه مسائل خوب و چه اتفاقات بد، ریشه در اتفاقاتی دارد که امروز ذهن مرا درگیر خود کرده و همچنان ادامه دارد. اتفاقی بود که چند روز پیش برآیم کرد. به همراه عده‌ای از دوستان بازیگر و گروه فیلمبردار، برای ساختن و بازی در فیلمی، به بیمارستان شهید رجایی رفته بودیم. در آنجا افراد بیمار زیادی را دیدم که از صمیم قلب برایشان آرزوی سلامتی کردم. دیدن کودکان بیماری که قلب هر انسانی را به درد می‌آورد از همان روز دایماً به این موضوع می‌اندیشم که چقدر باید شکر گزار خداوند باشیم؛ برای سلامتی من، برای جسم و روح سالم، برای تمام داشته‌هایمان چه بسیار افرادی هستند که بیمارزند امامتی توانند از عهده هزینه‌های درمانشان برآیند. چه بسیار کودکانی که با آن سن کم، دچار بیماری‌های قلبی شده‌اند و نیازمند عمل جراحی هستند. بسیاری از والدین این کودکان یا حتی افراد



درخت نه کوچه

افروغ عزیزی | نویسنده

کمر آقای صفری درد نگیرد! از بس که سر را ایستاده بود پشت پنجره و نگاهش درخت را داده بود. تمام روز آقای صفری پشت پنجره‌ی اتاق علی مواظب بود درخت تمام نشود. بله آقای صفری فکر می‌کرد درخت ته کوچه دارد تمام می‌شود و دیگر دلش به



شاتر

فراغت تابستانی

در گوشه و کنار این کشور در حالی که بسیاری از بچه‌های مقطع دبستان تابستان را در فراغت به سر می‌برند، بچه‌هایی هم هستند که فراغت را با کار سپری می‌کنند.



سایه دادن نیست. تنه‌اش هنوز همان بود که وقتی علی و پری به دنیا آمدند، اما آنقدر سخت اذیت شده بود که قلبش داشت تمام می‌شد. آقای صفری خوب این را می‌فهمید اما غیر از آب و کود و جابه جا کردن خاک و مواظبت، کار دیگری بلد نبود. دوست داشت فکر کند درخت به خاطر همین کارها تا حالا زنده مانده است. همه همسایه‌های ته کوچه هم همین فکر را می‌کردند. همه می‌دانستند درخت به عشق آقای صفری همین‌طور سر را مانده است و گرنه به سرنوشتش درخت‌های دیگر کوچکی دچار می‌شد که یکی به خاطر سیمان‌های خانه‌سازی جدید، یکی به خاطر بنزین ماشین، دیگری به خاطر بی‌توجهی و بی‌آبی، خشک شده بودند.

نه تنها همسایه‌های ته کوچه، که مامورین شهرداری که بعد از چند روز آمده بودند تنه‌ی درخت چندین ساله را از ته کوچه جمع کنند و خانم صفری برایشان خرما و جای آورده بود و با گوشه‌ی چادرش اشک‌هایش را پاک می‌کرد، فهمیده بودند افتادن درخت ربطی به باد ندارد.

تجربه‌ی جمع کردن تنه‌ی صدها درخت کهنسال این شهر، بهشان می‌گفت مرگ این درخت کار باد نیست و هر چه هست به پارچه‌های سیاه وصل شده به پنجره‌ی آقای صفری ربط دارد.